أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 در مجلس گذشته خدمت رفقا عرض شد كه پس از اینكه امام صادق علیك‌السّلام مطالبی را به عنوان بصری فرمودند به درخواست عنوان، مطالب جدیدی را اضافه كردند و فرمودند كه من تو را به نُه چیز توصیه می‌كنم و به این نُه چیز باید كاملًا عمل كنی و ترتیب اثر بدهی كه این نُه چیز وصیت من است به كسانی كه می‌خواهند راه خدا را بروند این كلام امام صادق علیك‌السّلام،

 عنوان می‌گوید من قلب خودم را خالی كردم و فارغ كردم و از خطورات بیرون آمدم و تخیلات و توهمات را كنار گذاشتم و پیش‌فرض‌ها را به كناری نهادم این‌ها را خوب ما داریم اضافه می‌كنیم معنای فرغت قلبی همین چیزهایی است كه عرض می‌شود مخصوصاً مسئله پیش‌فرض كه بسیار مسئله مهمی است چرا من این كارها را كردم؟ چرا؟ چون در خدمت امام صادق علیك‌السّلام نشستم مگر كسی می‌تواند در خدمت امام بنشیند و با خودش پیش‌فرض هم داشته باشد؟ در خودش ذهنیتی نسبت به مطالب داشته باشد؟ در خودش جایی برای تخیلات و توهمات خودش باز كرده باشد؟ معنا ندارد این متناقض با هدف و قصد و مقصودش می‌باشد، راجع به این مسئله خدمت رفقا مطالبی عرض شد

 و به نظر می‌رسد كه صحبت به این جا رسید كه انسان در مواجهه‌ی با حق و با مطالب اولیاء دین نه با هركسی و هر آوازی! نه، در مواجهه‌ی با اولیاء دین و كلمات حق باید قلب خود را همیشه فارغ كنند اگر فارغ نكرد اگر قلب خودش را خالی نكرد اگر یك احساس نگرانی در دل خودش باقی گذاشت اگر ذهنیاتی در دل خودش نگه داشت كه اگر مطلب این طور باشد خوب است اگر این طور نباشد بنشینم برایش جوبی پیدا كنم بنشینم برایش یك مطلبی این طرف وآن طرف دست و پا كنم بنشینم برای كاری كه انجام دادم، برای آن كار یك محملی قرار بدهم تا بتوانم تا حدودی خود را تبرئه كنم اگر این طور باشد شیطان از همان جا وارد می‌شود و حسابش را می‌رسد،

 از همین نقطه شیطان، نه این كه وارد می‌شود، وارد شده، یعنی شیطان آمده قسمتی از قلب او را گرفته و آن گرفتگی قلب باعث می‌شود پوششی بر روی فكر و عقل، قوای عاقله و نفس و وجدان او بیفتد، حال آن پوشش متفاوت است گاهی اوقات پوشش خیلی رقیق و نازك است، بعضی از لباس‌ها هستند مثل لباس‌های نایلونی وقتی كه هست آن طرفش پیداست خب این خیلی رقیق است بعضی نه! یك مقداری آن پوشش ضخیم‌تر است و كمتر پیداست گاهی اوقات ضخیم‌تر می‌شود گاهی اوقات از این قماش‌ها و پارچه‌های كلفتی كه با آنها خیمه درست می‌كنند از این‌ها انسان می‌اندازد روی قلبش كه دیگر اصلًا منفذی باقی نمی‌ماند یعنی‌

 بعداً كه تیرآهن كشی می‌كند و بتون می‌ریزد خب آن دیگر مطلب به جای دیگری می‌رسد آن‌ها دیگر اصحاب ابوبكر و عمرند دیگر بتون‌كشی كردند قشنگ محكم، بحمدلله امروزه از این اصحاب هم پیدا شدند ها! از همین علماء شیعه كه كمر به هدم قواعد مسلّمه‌ی شیعه بستند، میگویند سقیفه‌ی بنی ساعده به مصحلت اسلام بوده! خاك بر سرتان كنند سقیفه‌ی بنی‌ساعده كه آمد در مقابل امیرالمؤمنین و بر خلاف آیه‌ی قرآن، الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ‌ المائدة، ٣ و آیه‌ای كه می‌فرماید يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ‌ المائدة، ٦٧، این‌ها مثل اینكه اصلًا كورند یعنی اصلًا انگار قرآن را نخوانده‌اند خدا كور می‌كندها! كور می‌كنه طرف ٩٠ سال سنّش هست معمّم است، می‌آید قضیه‌ی غدیر را میگوید پیغمبر یك توصیه‌ای كرده ولیكن سقیفه‌ی بنی ساعده به مصلحت اسلام بوده و از باب ترتّب از باب همین قواعد اصولی هم كه دو سه تا خواندند آن را هم نفهمیدند عوضی خواندند از باب قاعده‌ی ترتّب و ...، وقتی كه مصلحت اسلام اقتضا می‌كند خب چه اشكالی دارد حالا مردم به آن كیفیت نتوانستند حالا عیبی ندارد این هم خودش یك مطلبی است و خدای متعال افكار جامعه را ارج می‌نهد اجماع مسلمین را ارج می‌نهد هیچ اشكال ندارد ابوبكر و عمر بیایند به جای امیرالمؤمنین بنشینند! چه عیب دارد؟ خیلی هم خوب است! بسیار خوب است! ان‌شاءاللَه خدا با همان‌ها محشورت بكند تا این كه بفهمی اوضاع چه خبره، شما به جای اینكه عمامه‌ی شیعه را بر سرت بگذاری بیا بگو من سنّی هستم مردم هم تكلیفشان را با تو می‌فهمند هیچ كس هم با تو كاری ندارد الان میلیون‌ها سنّی در دنیا وجود دارد كسی كاری به كار كسی ندارد آن‌ها برای خودشان، ولی یك عالم شیعه بیاید و بگوید كه چی؟ سقیفه‌ی بنی ساعده، این به مصلحت اسلام است! نعوذ باللَه دیگر باید بگوییم آخرالزمان شده‌

 و یا اینكه چی؟ بالاتر از این! اینی كه در شیعه فقط به قرآن وعترت تمسك می‌كنند خلاف است، پس به چه كسی تمسك كنیم احمق، به فتواهای ابوحنیفه تمسك كنیم؟! اینقدر آدم باید نفهم باشد؟! مگر پیغمبر نفرمودند انی تاركم فیكم الثقلین كتاب اللَه و عترتی‌[[1]](#footnote-1) مگر نفرمودند؟ پیغمبر بهتر می‌فهمید یا توی الاغ؟ كدام بهتر می‌فهمیدند؟ انی تاركم فیكم الثقلین كتاب اللَه و عترتی كتاب خدا و عترت من و انهما لم یفترقا كتاب خدا از عترت من جدا نمی‌شود آن كسانی كه مثل ابوحنیفه‌ها و عمر و ابوبكرها كه جدا كردند باید پاسخگو باشند و انهما لم یفترقا حتی یردا علی الحوض تا این كه در روز قیامت در حوض كوثر بر من وارد شوند یعنی هیچ برهه‌ای از زمان نخواهد آمد كه این حكم الهی و وظیفه‌ی دینی و اعتقادی مردم بخواهد تخلّف كند، تا روز قیامت قرآن و اهل بیت، تمام شد این است مسئله، حالا آقا افاضه می‌فرمایند كه نه! این كسانی كه به دنبال قرآن و اهل بیت‌

 هستند این‌ها جمود فكری دارند! به به، واقعاً انسان نمی‌داند به حال این‌ها بخندد یا گریه كند؟ آدم بعد از یك عمر اینقدر خرفت بشود كه اصلًا بدیهیات را هم بیاید انكار بكند

 ویا اینكه میاید از بنی‌امیه به عنوان مفاخر اسلام یاد می‌كنند، عالی‌تر شد! كه این‌ها آمدند (بنی‌امیه) با از جان گذشتگی‌های خود اسلام را به سراسر دنیا پخش كردند! بله، كشتن امام حسین كه مسئله‌ای نیست چیزی نیست بیخود كرده اصلًا امام حسین آمده در مقابل یزید اصلًا حق نداشته! كی گفته؟ خوب كرده! پسر پیغمبر را هم كشت خوب كرده! معاویه كه به امام حسن سم داد بله حقش بود! برای چی امام حسن علیك‌السّلام آمد با معاویه مخالفت كرد؟ برای چی؟ آن عبدالملك مروان و هشام بن حكم و هشام بن عبدالملك كه آمدند به امام سجاد سم دادند به امام باقر و این حرف‌ها همه‌ی این‌ها كار خوبی كردند، این‌هایی كه آمدند دین پیغمبر را برگرداندند و سال‌ها بر سر منبر امیرالمؤمنین را سب كردند و از جنازه‌های شیعیان امیرالمؤمنین مناره ساختند، حجاج‌بن یوسف ثقفی چه كار كرد؟ عبدالملك مروان چه كار كرد؟ این كشته‌ها را چه كسی انجام داد؟ جن‌ها آمدند انجام دادند؟ از كرات سماوی آمدند روی زمین؟ چه كسانی این كارها را كردند؟ بنی‌امیه مگر نكرد؟ هان؟ كتب اهل بیت را چه كسی آمد به دست آتش و نابودی سپرد؟ روایات اهل بیت را چه كسی آمد تحریم كرد؟ قتل‌ها و حبس‌ها و تبعیدهایی كه بر اساس نقل روایات اهل بیت (علیهم السلام) بود توسط چه كسانی انجام گرفت؟ حالا شده بنی‌امیه از افتخارات اسلام!

 تازه میگویند ما شیعه هستیم و مسئولین وحدت بین شیعه و سنی، خب اگر این طور است قضیه، واقعاً اگر این طور است كه برای وحدت، انسان بیاید از مسلمّات مكتب خودش دست بردارد خب می‌رویم با نصاری وحدت پیدا می‌كنیم ما هم میرویم یك پله بالاتر، اصلًا میگوییم پیغمبر چه كسی بود؟ نخیر! پیغمبر اصلًا بیخود آمد، آمد اختلاف انداخت در جامعه! همین مردم یهودی و نصرانی بودند خوب بود برای چی پیغمبر آمد؟ چرا آمد اختلاف انداخت؟ چرا چنددستگی انداخت؟ چرا اصلًا با یهود و نصاری وحدت پیدا كنیم میرویم با گبر و كمونیست‌ها و ملحدین وحدت پیدا می‌كنیم هر جا هر جنبنده‌ی دو پایی كه توی خیابون راه رفت او را در اغوش بگیرید هركسی می‌خواهد باشد! قضیه‌این است كه چی؟ ما همه چیز را بگذاریم كنار! وقتی همه چیز برود كنار چرا فقط در اسلام متوقف بشویم؟ در همه چی! چرا؟ رفقا می‌دانند حكم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد وقتی قرار بر این است كه ملاك این باشد كه ما از مسلمّات دست برداریم برای این كه حریف را به خود نزدیك كنیم خب از همه‌ی مسلمات دست برمی‌داریم كه دیگر همه با هم آشتی كنیم با همه‌ی دنیا

 حالا جالب است كه این همه زور بر این قضیه زده شده از آن طرف چه قدر نزدیك شده؟ آن‌ها چقدر از مطالب دست برداشتند؟ آخر احمق‌ها آدمی‌كه یك كاری را انجام می‌دهد یك قدم میرود جلو طرف هم یك قدم میاید جلو، نه این كه تمام زمین را واگذار بكند و او هم سر جایش بایستد و بگوید ما همینیم! از چند تا از حرف‌ها آن‌ها دست برداشتند؟ همین اهل تسنن؟

 آن آقا در می‌آید میگوید كه اصلًا فشار دادن دربه دختر پیغمبر و آتش زدن، این‌ها همه دروغ است! از آن طرف اهل سنت میایند ما را مسخره می‌كنند و میگویند را شیعه الان متوجه شده كه چه نسبت‌هایی را به شیخین می‌داده است! آن یكی هم از آن طرف میگوید كه زیارت عاشورا هم جزء تقیه است! زیارت عاشور ا هم كه كشك است و سند ندارد! بسیار خوب! آن هم از آن طرف در میاید میگوید كه حدیث و روایت عمر كه گفت قلم و قرطاس نیاورید پیامبر نعوذباللَه نعوذ باللَه دارد هذیان می‌گوید! این هم غلط است! عمر حاشا! كلّا! كه یك همچنین بزرگواری چنین نسبتی به پیغمبر بدهد! چون اگر این مطلب را قبول كنیم باید اصلًا در اسلام عمر شك كنیم و ما چون در اسلام عمر نمی‌توانیم شك كنیم پس بنابر این با ید بگوییم این قضیه دروغ است! خیلی خو ب! این هم از این طرف! بعد هم كه دیگر امروز این افراد بنی‌امیه می‌شوند از مفاخر اسلام و دیگر سقیفه بنی‌ساعده می‌شود از باب ترتبّ و اینها، به مصلحت اسلام و تمسك به قرآن و عترت جمود شمرده می‌شود یعنی خشك مغزی و پوچ بودن مبانی و اعتقاد خب تمام شد و رفت! دیگرچیزی نماند الحمدلله وحدت خود به خود حاصل شد نه تنها وحدت بلكه ما جلوتر هم رفتیم چون تمام این مطالبی را كه شیعه در مذمت خلفاء و اهل جور و بزرگان منحرف و محرف عامه نقل می كند، در كتاب خودشان هست‌

 راجع به ابوحنیفه آنقدر كه ما در كتب خودمان داریم این مرد ملحد و محرّف و منحرف و معاند هست؛ در كتاب عامّه و اهل سنّت بیشتر است، درباره همین ابوحنیفه. حالا ما باید بیایم و اهل بیت را كنار بگذاریم؟ بله؟ اهل بیت را كنار بگذاریم و دنبال كی برویم؟ دنبال ابوبكر و عمر برویم كه نمی‌دانستند ... دنبال این‌ها باید برویم؟ می‌آیند سؤال می‌كنند كه خدا كجاست؟ میگوید خدا تو آسمان‌هاست میگوید پس زمین خدا ندارد! میگوید پس بزنید بكشیدش! از این باید بیایم به فتوای این آقا تبعیت كنیم! اهل بیت را كنار بگذاریم این را بگیریم؟ ها؟

 واقعاً اصلًا مسئله از حد گذشته! من نمی‌دانم چطور الان در یك همچنین وضعیتی و مملكتی كه مملكت شیعه اثنی‌عشری و مملكت امام زمان است این حرف‌ها همین طور بی سروصدا زده می‌شود و از این قضایا بی‌اعتنا داریم رد می‌شویم؟ حالا اگر یك همچین حرفی را عامّه بزنند خب حالا آن‌ها مذهبشان و مكتبشان است و بعد افرادی كه این‌ها خودشان مسئولیت برای وحدت دارند پا میشوند این حرف‌ها را می‌زنند آقا مگر قرار است برای وحدت همه چیز را از دست بدهید؟ هان؟ این چه حسابی است؟ چه كتابی است؟ یعنی امام زمانی وجود ندارد؟ صاحب اختیاری ما نداریم؟ همین طوری هر یاوه‌ای كه هر كسی میگوید، به همین‌راحتی از آن رد بشویم؟ هر كسی هر مصاحبه‌ی چرندی و مزخرفی می‌كند این را بیایم پخش كنیم؟ یعنی چه؟ خب من هم خیلی حرف‌ها بلدم بزنم، یك حرف‌های چرند و پرند و مزخرفی و فلان، حالا این را ما باید پخش كنیم؟ حساب و كتابی، یك قانونی نباید باشد؟ خلاصه این‌ها مطالبی است كه خدای نكرده به واسطه‌ی‌

 اهمال در این مطالب عذاب الهی بر ما نازل نشود؟ این مسئله باید مورد دقت قرار بگیرد كه غیرت خدا اگر قرار باشد بر این كه بجنبد و صبر خدا لبریز بشود خلاصه دیگر احتمال همه چیز از همه جا می‌رود

 عنوان می‌گوید من آمدم در قبال امام صادق علیك‌السّلام قلب خودم را فارغ كردم یعنی خالی كردم كه آن چه را كه حضرت می‌گویند و می‌فرمایند آن كاملًا در مغز من قرار بگیرد كاملًا در ضمیر من و در قلب من جا باز كند و اثر خودش را ببخشد آن اثری كه مترتّب است آن اثر را ببخشد چرا؟ چون كلام، كلامِ امام صادق علیك‌السّلام بود. در مقابل این هم هست‌ها! در مقابل این مطلب دیده شده است افرادی كه در تحت یك شخصیت كاذب قرار می‌گیرند وقتی كه مواجه با او می‌شوند قلب خود را از این طرفی فارغ می‌كنند یعنی هر چه او گفت آن می‌آید و در این قلب می‌نشنید و قلب را متحجّر می‌كند

 یادم هست در زمان سابق بعضی از این گویندگان و متكلمّان منحرف، در بعضی از مجالس كه خیلی هم شهرت پیدا كرده بودند و این‌ها، عجیب بود! افرادی كه می‌رفتند پای صحبت این‌ها، به طور كلّی اصلًا سیتستم فكری آن‌ها تغییر پیدا می‌كرد اصلًا نمی‌شود دیگر با این‌ها حرف زد چشم‌های این‌ها حالتشان عوض می‌شد حالت خاص به خود می‌گرفت، طرز صحبت این‌ها عوض می‌شد برخورد اینها با افراد تغییر پیدا می‌كرد

 یك وقتی من در یك مجلس افطاری كه بود شركت كرده بودم در همان موقع مرحوم آقا هم در آن جا بودند یكی در همان مجلس بود از اقوام هم بود از اقوام سببی او هم در همان جا حضور داشت من نگاه كردم دیدم چرا اینجوری است؟ البته مدتی بود ما ایشان را ندیده بودیم دیگر در مجالس مرحوم آقا شركت نمی‌كرد همان مجالس روزهای جمعه شركت نمی‌كرد. من نمیدانم چرا چشم‌هایش اینطوری است؟ چرا رنگ صورتش بر افروخته شده؟ چرا حالتش تغییر كرده؟ چرا نگاهی كه به ما می‌كند با سابق فرق میكند؟ من نمی‌دانستم چه خبر است. وقتی كه آن مجلس افطار تمام شد، قرار بود من بمانم، مرحوم آقا حركت كنند و بروند مسجد، من قرار بود بمانم و بعد از یك ربع ده دقیقه بیایم همین كه می‌رفتیم ایشان آهسته به من گفتند كه در این جا توقف نكن و زود بیا به مسجد. ما نشستیم، ایشان رفتند و یك مرتبه یك سوالی پیش آمد و یك سوالی كرد و صحبت شروع شد و یك مرتبه متوجه شدم به‌به ایشان در این مدتی كه در مسجد نمی‌آمد به حضور آن بزرگان می‌رسید و از مطالب آن‌ها استفاده می‌كرد فهمیدم، فهمیدم قضیه از چه قرار است! فهمیدم این تغییر شكل و تغییر حال و حالت جمود و آن حالت سفتی و سختی كه الان در قلبش به وجود آمده مال چیه!

 ما مشغول صحبت با این شدیم و غافل از این كه مرحوم آقا به ما توصیه كردند زود مجلس را ترك كن و بیا و ما به حرف ایشان گوش ندادیم نشستیم با این به حرف زدن البته خب در آن صحبت او محكوم شد ولی به اندازه‌ای پرخاشگر شده بود به اندازه‌ای اصلًا ... كه اصلًا برای ما عجیب بود این اصلًا چرا این‌طور شد؟ چرا تغییر ماهیت داده؟ از انسانیت این بیرون آمده! شاید هم اگر قدرتی پیدا می‌كرد حساب ما را هم می‌رسید و دیگر مسئله را به طور كلی فیصله می‌داد، یعنی یك همچنین وضعیتی! تقریباً یك ساعت از این‌

 قضیه گذشت انگار نه انگار خیلی سفت و محكم روی حرف‌ها و روی مطالب چه تجلیل و چه تعریفی از آن شخص كذایی، من آمدم مسجد خب بر حسب ظاهر به وقت رسیدم برای این كه قرار بود به منزل بروم و بعد بیایم ما آمدیم مسجد دیدیم مرحوم آقا نشستند من آمدم تا ایشان یك نگاه به من كردند گفتند مگر بهت نگفتم در آن مجلس ننشین یعنی از حال من و از وضعیت من البته خب آن‌ها كه به نگاه كردن نیاز نداشتند گفتند همین یك ساعت برایت و ضرر داشت برای چی نشستی؟ به تو گفتم بیا. من كه گفتم بیا! تو نشستی و این یك ساعت برای تو ضرر داشت اصلًا نباید با این‌ها حرف زد این‌ها دیگر بسته شده‌اند قلب این‌ها بسته شده. و عجیب كه این‌ها یك قسمی بودند كه دیگر نمی‌شد آن‌ها را عوض كرد نمی‌شد تغییر داد مگر این كه حالا خدا به یك كسی یك لطفی بكند یه عنایتی بكند

 از همان وضعیت و از همان مسیری كه این‌ها جلو رفتند یكی یكی پرده‌ها پرده‌ها پرده‌ها آمد و آن پرده‌ی رقیقی كه در ابتدا بود تبدیل به یك پرده‌ی كلفت و ضخیمی شده بود كه نه باران از آن عبور می‌كرد و نه نسیم دیگر از او عبور می‌كرد و باران وقتی كه می‌آمد سرازیر می‌شد و می‌ریخت روی زمین، از این پرده عبور نمی‌كرد تا این كه به درون پرده برسد، سفت و محكم! همین‌طور! باران دیدید می‌آید و میریزد؟ چرا؟ چون قلبش را برای او فارغ كرده قلبش را برای یك همچین شخصیتی فارغ كرده از اول آمد جلو به جای این كه بیاید یك همچنین شخصی كه در این جا هست مطالبی را كه او می‌گوید با او درمیان بگذارد آیا مطالبی كه ایشان راجع به این مسائل میگویند صحیح است؟ درست است؟ و تو كه یك همچنین فردی به علمیت و معرفت و تقوا و صداقت می‌شناسی تو دیگر چرا؟

 حالا یك كسی یك همچنین فردی را ندارد خب ندارد تو كه همچنین كسی را می‌شناسی در یك همچنین موقعیتی، تو چرا نیامدی؟ تو چرا این مطالب را درمیان نگذاشتی؟ تو چرا شیفته‌ی حال و شایعات و تبلیغات و جو شدی؟ تو چرا شیفته‌ی تعبیرهای جاذب و جالب و تو خالی و محرف و مقلب قلوب شدی؟ تو دیگر چرا؟ تو كه كسی را داشتی تو كه فردی را داشتی، خدا هم چه كار می‌كند خیلی خب حالا كه تو این كار را می‌كنی تو یك پرده می‌اندازی ما ده‌تا رویش می‌اندازیم باشد عیب ندارد ببین كی جلوتر است؟ برو برو ما هم میایم هوایت را داریم چندتا پرده می‌خواهی بیندازی؟ پنج‌تا ما هم پنجاه تا می‌اندازیم شد پنجاه‌و پنج تا، ما سخی هستیم بخل نداریم سخاوت داریم این طرف را می‌خواهی داریم آنن طرف را هم می‌خواهی داریم هر دو جور در اختیار ما هست، بسته به اختیار خودت و به وضعیت خودت.

 پس بنابراین این خطر بزرگ كه برای سالك راه خدا و برای هركسی، به خصوص سالك راه خدا هست این است كه اگر در ابتدای مطلب و در اول راه و در اول مسئله كاملًا قلب خود را خالی نكند و برای خود جای خالی برای مطالب دیگر بگذارد برای خواست‌های خود جایی بگذارد برای انانیت و نفسانیت خودش جا بگذارد برای محبوبیت خودش درمیان افراد، جای خالی بگذارد برا ی موجه جلوه دادن شخصیت خودش‌

 پیش دیگران، جای خالی بگذارد و به طور كلی برای خود محوری و نفس خود، جایی در كنار سایر مطالب بگذارد خطر این است كه در مواجهه‌ی با حق ازهمان دریچه شیطان می‌آید و در مواجهه‌ی با حق، سپر دفاعی برای او می‌سازد كه حق نتواند در نفس او نفوذ كند و در قلب او نفوذ كند و او را به مسیر درست و مسیر صحیح بكشاند این یك خطری است كه وجود دارد.

 آفتی كه برای سالك راه خدا وجود دارد این است كه سالك قلب خود را فارغ نكند بلكه یك جا بگذارد كه خلاصه اگر با مسائل خلاف طبع و خلاف میل مواجه شد بتواند از این طرف و آن طرف فرار كند یك جوری مسائل را به دست بیاورد كه عرض می‌كنیم به چه كیفیتی خطر اینجاست این مسئله باعث می‌شود كه به متشابه مبتلا بشود نفس او بشود نفس متشابه نه نفس محكم،

 نفس محكم آن نفسی است كه بر آن وضعیت خود به نحوی استقرار دارد كه مطلب باطل را و مطلب حق را می‌گیرد و مطلب حق را در جای خود و باطل را در جای خود قرار می‌دهد بر طبق معیارها و بر طبق اصولی كه برای او ترسیم شده، این می‌شود نفس، نفسِ محكم،

 نفس متشابه نفسی است كه در ارتباط با مطالب حق، سراغ آن مطالبی می‌رود كه می‌تواند با مرام او وفق بدهد. در جلسه‌ی قبل بعضی از مطالب را توضیح دادم ان‌شاءاللَه در این جلسه به بعضی از مطالب دیگر می‌پردازم. در اختیار دو مسئله بر سر دو راهی به جای پرداختن به محكم، یقین، علم و معرفت، به دنبال مسئله‌ای می‌رود و به دنبال آن جهتی می‌رود كه آن جهت هزار و یك احتمال خطا در آن وجود دارد چرا؟ خطر اینجاست چون نفس او به جای اینكه از ابتدا فارغ بشود از ابتدا منحرف و متمایل شكل گرفت، این متمایل شكل گرفتن كجا پدرش را در میاورد؟ وقتی كه بر سر دو راهی رسید همه‌ی دو راهی‌ها كه این‌ها مسائل، مسائل عادی نیست بعضی از این دو راهی‌ها به مرگ و حیات انسان بستگی دارد بعضی از این دوراهی‌ها به سعادت و شقاوت انسان بستگی دارد، بعضی از این دو راهیكا به بود و نابودی انسان بستگی دارد بعضی از این دو راهی‌ها به از بین رفتن همه‌ی استعدادات انسان بستگی دارد مسئله مسئله‌ی آسان نیست انسان یك طرف از دو راهی را اختیار می‌كند و بعد از ده سال و ١٥ سال می‌فهمد عجب! تمام زندگی او از بین رفت و به دنبال چه حرف‌هایی بوده؟ تمام استعدادهای خودش را از دست داد دیگر استعدادی نمانده كه به فعلیت برساند دیگر مجالی نمانده آن فرصت‌ها دیگر همه از دست رفت آن مجال‌ها دیگر از دست رفت و به قول مرحوم آقا در روح مجرد آن خورشید تابناكی كه بر همه جا نور افشانی می‌كرد آن خورشید تابناك رفت حالا باید یك چراغ موشی در دست گرفت و در شب تار، به دنبال آن این طرف آن طرف گشت و راه را از چاه پیدا كرد مسئله به این كیفیت است‌

 وقتی كه انسان در این دو راهی‌ها به راه خلاف برود دیگر ممكن است این تدارك نشود جبران دیگر برایش محال باشد، همه‌اش مسئله، این‌طوری نیست كه حالا فرض كنیم در قضیك ای انسان شك كند كه این را انجام بدهد یا آن طرف را انجام بدهد حالا خیلی هم فرقی نمی‌كند این طرف بهتر آن طرف بهتر است ولی‌

 بعضی هایش مسئله‌ی حیات و زندگی است مسئله‌ی مردن و زندگی است خب می‌میرد! خب یك كسی می‌میرد وقتی بمیرد دیگر چطور می‌تواند استعدادات خودش را در این دنیا به تكامل برساند؟ وقتی كه مرده وقتی كه او را در زیر زمین خاك كردند دیگر چطور می‌تواند آن استعدادی را كه برای شكوفا شدن در این دنیا، خدا در او قرار داده است و قرار بوده است كه او را در این دنیا به فعلیت برساند و با دست خود ش تمام آن زمینه‌های آن استعداد را از بین برده است با از بین رفتن (مردن، مردن) میروند دفنش می‌كنند و رویش را سنگ می‌گذارند و یك فاتحه می‌خوانند چرا؟

 چون ننشسته برسر دو راهی فكر كند، به دنبال شایعه‌ها رفته عقل خودش را اینی كه اینجاست به كار نینداخته با اهل عقل و منطق و معرفت مشورت نكرده با افرادی كه ممكن است بر بعضی از مسائل دیگر اطلاع داشته باشند مطالب را مقایسه و حلاجی نكرده، آمده به جای آن‌ها با افراد كوته فكر و احساساتی صحبت كرده به جو و شایعات حاكم بر محیط توجه كرده، ها! آن جو و شایعات هم یك وقتی صعود پیدا می‌كند فردا هم نزول پیدا می‌كند لذا با توجه به این تغییر راه و مسیر از طرف حق و صحیح و عقل و منطق، آمده مسیر دیگری را انتخاب كرده توی مسیر دیگر هم همه چیز وجود دارد همه چیز هست و همه‌ی احتمالات وجود دارد احتمالی كه ممكن است دیگر به طور كلی نیست و نابود بشود، این هم هست. احتمالی كه ممكن است به از دست رفتن بسیاری از فرصت‌ها منتهی شود، آن هم هست. البته ممكن است كه خدآند هم دستش را در این بین بگیرد و در نیمه‌ی راه برگرداند احتمال آن هم هست، بسته به وضعیت خودش و حال خودش‌

 فلذا خطر در اینجاست كه این مسئله‌ی تفریغ قلب، این مطلب مهمی را كه عنوان در پاسخ به فرمایش امام صادق علیك‌السّلام می‌فرماید كه من قلبم را فارغ كردم، مسئله، مسئله‌ی آسانی نیست این مسئله‌ی مرگ و زندگی است كه انسان در مواجهه‌ی با مكتب اهل بیت علیهم السلام و در مواجهه‌ی با مكتب حق و در مواجهه‌ی با مكتب عقل و منطق در همه‌ی زمینه‌ها چه حالتی به خود بگیرد؟ در همه‌ی زمینه‌ها! حتی ممكن است افراد مدعی متباعت از مكتب اهل بیت باشند ولی در مكتب شیطان حركت كنند هیچ استبعادی ندارد هیچ استبعادی ندارد ادعاءً در مكتب اهل بیت حركت می‌كند ولی وقتی یك مطلب حق در كنار او قرار داده می‌شود چون نفسش سفت است و چون راه برای نفوذ بسته است، خود متابعت مكتب اهل بیت برای او سدی می‌شود كه نتواند به اهل بیت علیهم السلام برسد خود ادّعای متابعت از احادیث اهل بیت، این ادعا برای او حجابی می‌شود كه نتواند به مفاهیم و مراد و مغزای كلمات اهل بیت برسد

 این افراد خشك مغزی كه این‌ها باب عقل و منطق و عرفان را به روی خود بسته‌اند و بدون كمترین آگاهی از مسائل معرفت چوب طرد و تكفیر افراد پاك و عالم و راه‌یافته را بی مهابا می‌نوازند این‌ها همان‌هایی هستند كه درست مثل مكتب عامّه كه آمدند و به جای امیر المؤمنین علیك‌السّلام كه به نص آیه‌ی شریفه و

 كلام رسول خدا يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ‌ المائدة، ٦٧ قضیه‌ای امیرالمؤمنین می‌دانید یعنی چه؟ این آیه یعنی اگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را در روز غدیر به خلافت و وصایت خودت نصب نكنی انگار اصلًا هیچ رسالت پیغمبری را انجام ندادی بیخود مدت ٢٣ بودی برو پی كارت! خدا دارد پیغمبر را تهدید می‌كند میگوید تمام زحمات ٢٣ ساله‌ات برای امروزه، یا همین امروز موقع ظهر یا همین امروز روز ١٨ ذی‌الحجّه یا الان می‌آیی و بر فراز منبر جلوی همه، دست این علی‌بن ابی طالب را می‌گیری و میگویی همانطوری كه شما مرا می‌بینید ببینید كه این علی بعد از من خلیفه است، با همان دو چشمی كه دارید می‌بینید، هان! این طور، با همان دو چشمی كه دارید الان من را می‌بینید كه من پیغمبر خدا هستم ٢٣ سال جبرائیل بر من نازل شده و قرآن را برای من آورده وشما به این مسئله یقین دارید اگر یقین ندارید الان دنبال من مكه راه نمی‌افتادید ٨٠٠٠٠ نفر ١٠٠٠٠٠ نفر بیایید در مكه و حج انجام بدهید و برگردید! ها! پس معلوم است یقین دارید همان طوری كه به رسالت من یقین دارید باید یقین داشته باشید كه این علی همین علی، نه هر علی دیگر، این علی كه الان دستش را گرفتم، این علی بعد از من خلیفه است و امیرالمؤمنین است و مانند من است و وجود باقی من است در میان شما پس از رفع وجود ظاهر، وقتی وجود ظاهر من رفت آن وجود باقی كه نفس من است در وجود علی تجلی می‌كند و همان رسول خداست كه به این شكل و به این قیافه و به این حركات و سكنات در میان شما وجود دارد پیغمبر این طور امیرالمؤمنین را در میان مردم معرفی كرد كه فرمود: من كنت مولاه فهذا علی مولاه‌[[2]](#footnote-2)

 هر كسی را كه منم مولا و دوست، خدا رحمت كند خدا رحمت كند این مولانا، حضرت مولانا رضوان اللَه علیك رضوان اللَه علیك رضوان اللَه علیك كه اگر مفاخری ما در شیعه داشته باشیم در صدر اولش مولاناست، در شیعه نه در اسلام! اگر مفخری داشته باشیم اول این است. چی میگه؟ آن وقت میایند میگویند منظور از مولا دوست است مولا یعنی چی؟ یعنی پسر خاله واقعاَحیف حیف چی بگیم؟ بگذریم! می‌خواستم یك چیزی بگویم گفتم كه ارزش این حرف‌ها را ندارد! آخه مولانا كه حضرت عالی می‌آیم مثنوی را جلویت می‌گذارم اگر یك صفحه خواندی و توانستی معنا كنی من از تو تقلید می‌كنم او بلند می‌شود مولا را دوست معنا می كند معنای پسرخاله و پسر عمه؟ آخه اینقدر آدم باید متوجه نباشد كه چی دارد میگوید؟ این است؟ خب با این حرف‌ها شما نمی‌توانید ارزش و موقعیت الهی و ربانی یك همچنین شخص بزگوار را پایین بیاورید! خودتان می‌آیید پایین، مردم به شما می‌خندند جان من! به افكارتان می‌خندند! آخه انسان باید متوجه باشد. او بلند می‌شود می‌آید و می‌گوید كه پیغمبر جلوی ٨٠٠٠٠ نفر آمد گفتش كه علی را باید پسر خالتون بدونید؟ دوست؟ پسرخاله؟ پسر عمه؟ همسایه؟ همسایه؟ هان؟ آن مولانا میاید این را بگوید؟ دو تا شعر بعدیش را نگاه نكردی؟ آن عینكت را بگذار آن شعرهای بعدی را هم ببین! كیست مولا آن كه آزادت كند، این معنای دوست است؟ این معنای دوست است واقعاً؟

كیست مولا آن كه آزادت كند \*\*\* بند رقیت ز پایت بگسلد[[3]](#footnote-3)

 تو را از رقیت شیطان به رقیت خدا در بیاورد این معنا معنای مولاست" زان سبب پیغمبر به اجتهاد" یعنی با اجتهاد نه از روی خیال و توهم مثل شماها! نه! از روی اجتها د و فهم‌

زان سبب پیغبمر با اجتهاد \*\*\* نام خود را و علی مولا نهاد[[4]](#footnote-4)

 مولا یعنی دوست؟ یعنی دختر عمه؟ پسر عمه؟ این دوستی‌هایی كه هست، هان؟ این است معنایش؟ مسخره نیست این حرف‌ها؟ آن وقت این جناب حضرت مولانا میاید میگوید كه آی مردم دنبال علی بروید آن علی كیه؟ آن علی كه با پیغمبر یكی است. پیغمبر فرمود: همان طوری كه من رسول هستم علی جای من است، جای من است نه یك قدم جلوتر نه یك قدم عقب تر، من رسول خدا رفتم علی آمد به جای من، همان رسول خداست منتها دیگر بر او وحی نمی‌شود وحی نمی‌شود، نشود، امیرالمؤمنین نیاز به وحی ندارد هزار جبرئیل توی گوشه‌ی چپ جیبش است! برای چی به ایشان وحی بشود؟ جبرئیل دیگر كیه؟ هزار جبرئیل باید بیاید در مكتب امیرالمؤمنین تازه معرفت بیاموزد آن معرفتی را كه جبرئیل در موقعیت خود و در مقام خود، نسبت به ذات ربوبی و اسماء و صفات ربوبی دارد آن معرفت به واسطه‌ی علی مرتضی است و الّا جبرئیل با یك سنگ فرق نمی‌كند هیچ تفاوتی ندارد آن وقت امیرالمؤمنین نیاز به وحی دارد؟ وحی چی است؟

 امیرالمؤمنین منشأ ملاك احكام است نه مطلَّع، كه این را اهل فن می‌دانند، منشأ و مبعث و عین ملاكات احكام است علی مع الحق و الحق مع علی‌[[5]](#footnote-5) این شخص، پیغمبر می‌گوید این كیست؟ این علی است، علی به جای من است باید دنبال كی برویم؟ باید دنبال این علی را بگیریم. این می‌شود چی؟ این می‌شود محكم.

 آنوقت خدا می‌فرماید یا ایها الرّسول بلّغ، باید ابلاغ كنی آنچه را كه به تو گفتیم فان لم تفعل اگر انجام ندادی چی میشود قضیه؟ خیال نكن مسئله‌ی امیرالمؤمنین یك مسئله‌ی ساده است، ای پیغمبر ما، همان نظری كه به رسالت تو داشتیم و تو را به رسالت مبعوث كردیم با همان نگاه به ولایت و امارت علی‌بن ابی طالب داریم نگاه می‌كنیم هیچ تفاوتی ندارد رسالت تو تمام شد عمارت امیرالمؤمنین به جایش آمد لذا به غیر از علی‌بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین گفتن حرام است حتی به ائمّه، به امام زمان علیك‌السّلام هم امیرالمؤمنین نمی‌شود گفت، به امام زمان حضرت حجّت بن الحسن المهدی اروحنا لِتراب مقدمه الفدا، امام هست امام زمان هست ولی عالم وجود هست رابطه‌ی بین ذات پروردگار و تمام عوالم وجود از مجّرد و غیر مجرّد هست نفس قدسی او مفیض فیض از اسماء كلیه الهیه نسبت به قوالب جزئیه، همه‌ی این‌ها هست ولی امیرالمؤمنین نیست امیرالمؤمنین فقط كی بود؟ نه پدرش امام حسن عسگری نه امام هادی نه امام جواد نه امام رضا نه موسی بن‌

 جفعر نه امام صادق نه امام باقر امام سجاد امام حسین امام حسن هیچ كدام امیرالمؤمنین نبودند. فقط كی امیرالمومنین بود؟ علی‌بن ابی‌طالب است این هم از آن مسلّمات شیعه است كه بله!

 اگر انجام ندهیم تو اصلًا رسالت را انجام ندادی این می‌شود معنا معنای محكم یعنی انسان در مقابله‌ی با حق خالی باشد كاملًا نفسش خالی باشد

 یك روایت خیلی عجیبی مرحوم آقا می‌خواندند این روایت را همه‌ی رفقا حفظ كنند و بسیار روایت، روایت مهمی‌است ابن فهد حلّی این روایت را از حضرت صدیقه‌كبری سلام اللَه علیها نقل میكنند كه آن حضرت فرمودند من اصعد الی اللَه خالص عبادته اهبط اللَه عزوجل الیك افضل مصلحته‌[[6]](#footnote-6) كسی كه خالص عبادت خودش را به پروردگار تقدیم كند یعنی عبادت خودش را خالصانه نه عبادت نفسانی، عبادت به معنای عبودیت است نه به معنای نماز خواندن نماز خواندن یكی از فروع عبادت است همانطوری كه اگر یادتان باشد خدمت رفقا قبلًا عرض كردم معنای عبادت یعنی جنبه‌ی عبودیت، كسب می‌شود عبادت، حركت می‌شود عبادت، خوابیدن می‌شود عبادت، صحبت كردن با افراد می‌شود عبادت، به زن و بچه رسیدن می‌شود عبادت، به مسائل اجتماعی عمل كردن و به مسائل اجتماعی پرداختن می‌شود عبادت، پرداختن به مسائل شخصی می‌شود عبادت، بلند شدن برای نماز شب می‌شود عبادت، تمام این‌ها می‌شود؟ چی عبادت، كسی كه در عبادت خودش آن خالص را از خدآند تقاضا كند نیت خالص را، خلوص را به پیشگاه پرودگار تقدیم كند خدآند هم بهترین مصلحت برای آن موقع او را، برای او نازل می‌كند

 الان در روز جمعه برای او چه مصلحت است؟ فردا چه مصلحت است؟ امشب چه مصلحتی وجود دارد؟ صحبت كردن با این فرد برای او مصلحت دارد یا ندارد؟ اگر نداشته باشد یك مانعی پیش می‌آورد شخص منصرف می‌شود به جای اینكه از این خیابان برود از آن خیابان می‌رود این نباید به این برسد، از آن طرف، باید این با یك رفیقی الان هم صحبت بشود یك دفعه به ذهن آن میاید از این راه بروم، یك دفعه میاید از این راه می‌رود از این كوچه، یك دفعه دید رسید به آقای فلان! سلام علیكم! مصلحت بوده كه این انجام شود. آن رفیقی كه به دردش نمی‌خورده و برای او از این به بعد مضر است، تا به حال رفیق بوده ولی از این به بعد مضر است، به واسطه‌ی یك قضیه‌ی عادی، میاید یك دفعه می‌بینی رفت ا رفت، واسه چی رفت؟ این مصلحتش بوده، یكی دیگر بردش، یكی دیگر بردش، ناراحت نباش، حالا خوب شد كه خودش رفت تو دیگر تركش نكردی به حساب خودش. از آن طرف یك رفیقی باید الان بیاید و باب رفاقت را با او باز كند و با او همنشین شود در یك جریانی یك مجلسی رفته یك مجلس روضه ای شركت كرده در یك مسجدی رفته، یك جایی یك مرتبه با یك شخصی برخورد می‌كند عجب! این چقدر آدم خوبی است، این چقدر حرف های خوبی! این چقدر مسئله ی خوبی! این چقدر برای او مفید است. خدا از آنجا برای او انجام می‌دهد، در مسائل زندگی در مسائل معاشرتی در تمام مسائل، آنی كه برای او الان مصلحت است خدا او را برای او می‌آورد چرا؟

 چون او خود را تهذیب كرده‌

 لذا مرحوم آقا همیشه می‌فرمودند رفقا این را بدانید می‌فرمودند كه انسان نباید برای خودش در ارتباط با خدا وقت بگذارد، بگوید مثلا غروب نیتم را خالص می‌كنم شب موقعی كه برای نماز بلند شدم حواسم را جمع می‌كنم، صبح وقتی كه بین طلوعین است مواظب خودم هستم بعضیكا هستند دیدید؟ وقتی كه می‌خواهند بروند مسافرت می‌آیند پیش آدم، میگویند آقا چه كار كنیم آنجا كه بتوانیم بهتر زیارت را درك كنیم؟ چه كاری انجام بدهیم كه بهتر زیارت امام حسین علیك‌السّلام و امیرالمؤمنین را درك كنیم؟ حالمان در آنجا چگونه باشد؟ میگویم آقاجان همان حالی كه این جا داری همان حال را هم آنجا داشته باشید. چه فرق می‌كند؟ امیرالمؤمنین كه فرقی نمی‌كند امیرالمؤمنین كه تو نجف نیست امیرالمؤمنین تمام عالم وجود را گرفته، یك بدنش فقط در نجف است امام حسین كه در كربلا نیست، قضیه‌ای بوده ١٤٠٠ سال پیش اتفاق افتاد توی كربلا زدند و اهل بیت پیغمبر را تیكه تیكه كردند همه را از بین بردند امام حسین روحش تمام عالم وجود را گرفته چرا ما به دنبال این هستیم كه حالمان را آنجا، مراقبه‌مان را آنجا عوض كنیم؟ این دیگر این می‌شود دوگانگی، این كه زیاد توجه نمی‌شود ولی همین كه سوار اتوبوس می‌شویم می‌خواهیم برویم كربلا، اخم‌ها را می‌كنیم تو هم و نه با كسی حرف بزنیم و نه با كسی صحبت بكنیم یك تسبیح دربیاریم دستمان بگیریم و هی شروع كنیم ...، نه بابا! این حرف‌ها نیست این كارها را ندارد همه‌اش یكی است این جا كه نشستی باید فرض كنی سیدالشهدا دركنارت است از این جا كه بیرون می‌روی باید فرض كنی سیدالشهدا در كنارت است.

 رفقا به من این مطلب را تذكر دادند كه این مطلب را خدمت رفقا متذكر شوم. نگذارید آن حال روحی و معنوی و مطالبی كه در این مجالس‌ها پیدا می‌كنید به واسطه‌ی خارج شدن از منزل و شوخی كردن‌های در وسیله نقلیه، و با هم بودن از دست بدهید، نه! سعی كنید نمی‌خواهم بگویم مثل مربای آلو همان طور فرض كنید، نه ولی همان طوری شوخی كردن و فرض كنید كه سر به سر گذاشتن و همین كه از اینجا آمدید بیرون دیگر بنزین و گازوئیل و نمی‌دانم از این كوفت و از این چیزها فرض بكنید كه مطرح كردن و مسائل خارجی و اجتماعی و این‌ها را گفتن، این‌ها چی‌كار می‌كند؟ اینها حالتان را از بین می‌برد، می‌خواهید بسم‌اللَه امتحان كنید انشاءاللَه امتحان نكنید نه، نه امتحان نكنید چون مطلب مسلّم است آدم به مطلب مشكوك امتحان می‌كند ولی مسلّم نیاز ندارد بارها مرحوم آقا می‌فرمودند در جلساتی كه آن جلسات، جلسات ذكر است پس از جلسه حال خود را حفظ كنید صحبت نكنید شوخی نكنید وقتی كه در آن شب وارد می‌شوید با اهل منزل كمتر صحبت كنید، بگذارید آن حال در شما باقی بماند نه این كه وارد بشوید یك دفعه خب حالا كه شماها كه نیستید این طور پیچ رادیو را باز پاك كنید و نمی‌دانم آنجا زلزله آمد آنجا باد اومد آنجا طوفان آمد آنجا به سرشون آمد آنجا از زیرشان رفت این مسائل مسائلی است كه حال و هوای انسان را به طور كلی چكار می‌كند؟ به طور كلی تغییر می‌دهد انگار كه انسان نرفته، بعد می‌شود عادت، بعد این حركت و رفتن و آمدن‌ها

 می‌شود عادت و من خودم در زمان مرحوم آقا شاهد بودم كه ایشان عصبانی می‌شدند و ناراحت می‌شدند وقتی كه می‌دیدند بین نماز مغرب و عشاء رفقا دارند در آن صف‌های پشت سر، با هم حرف می‌زنند یك دفعه سرشان را برگردانند گفتند چند مرتبه ما باید بگوییم چند مرتبه بگوییم كه آرام باشید؟ این ضرر را خودتان می‌كنید! خودتان این ضرر را می‌كنید!

 وقتی كه رفقا از این جا می‌روند باید به مطالبی كه در این جا مطرح شده فكر كنند، این مسائلی كه در اینجا مطرح می‌شود مسائلی است كه از بزرگان شنیده شده است و فقط ما یك جنبه‌ی وساطت داریم ما یك واسطه، همین، انشاءاللَه از خودمان اضافه نكنیم خیلی هنر كنیم از خودمان اضافه نكنیم همان مطالبی را كه شنیدیم همان را به گوش‌های واعیه، اذن واعیه، قلوب مستعده و قابله و افرادی كه این‌ها را به كار می‌بندند نه این كه صرفا شركت كنند و یك اسم و عنوانی را برای خود قرار بدهند، نه! می‌آیند كه مطلب را بگیرند و ببرند و در این هفته و یك هفته و دو هفته كه هست به كار ببندند میآییم اینجا برای رفقا و دوستان این مطالب را عرض می‌كنیم پس بنابراین اگر می‌خواهیم كه این مطالب بماند، در سینه بماند و اثر خودش را بگذارد باید بعد از این هم مراقب باشیم و نسبت به این قضیه متوجه باشیم‌

 حضرت صدیقه كبری سلام اللَه علیها می‌فرماید كسی كه نیت خودش را خالص كند، در هر مسئله‌ای، در هر قضیه‌ای، خدایا اگر این رفیقی كه الان برای من قرار دادی به صلاح است خودت این را استمرار ببخش اگر به صلاح نیست خودت این را بردار، این وضعیتی كه برای زندگی من پیش آوردی این وضعیتی كه برای شغل من پیش آوردی این وضعیتی كه برای ارتباط من با افراد پیش آوردی اگر به صلاح من است ...، این حالت به صلاح بودن را، مرحوم آقا می‌فرمودند همیشه داشته باشید. نه این كه فقط زیارت امام رضا می‌رویم آنجا خلاصه مواظب باشیم و مراقب باشیم و ...، خب امام رضاست دیگر، كاریش نمیشود كرد، امام رضاست، چهارچشمی حضرت مواظبمان است دست از پا خطا كنیم، خلاصه با غضب و با سخط آن حضرت مواجه می‌شویم یا فرض كنیم كه زیارت عتبات می‌رویم یا فرض كنیم كه به زیارت بیت‌اللَه و اعتاب مقدسه و این‌ها میرویم‌

 الان یادم آمد یك روز از مرحوم آقا پرسیدم سنم حدود ١٨، ١٩ سال بود گفتم كه بین نماز واجب و بین نماز مستحب، آقا جان چه فرقی است؟ چه حالتی در نماز واجب باید داشت؟ ایشان فرمودند بین نماز واجب و مستحب فرقی نیست هر دو به سمت خدا روی آوردن است، ببینید! این را میگویند یك عارف، هیچ فرقی بین نماز واجب با مستحب نیست الا این كه نماز واجب الزامی است و شرایط خاص خودش را دارد فرض كنید اینكه باید رو به قبله باشد، چه باشد و در آن شرایط و این‌ها. در نماز مستحب هم همین است ولی در بعضی موارد یك تساهلاتی در نماز مستحب قائل شدند، ولی از نقطه‌ی نظر حضور ذهن و از نقطه‌ی نظر توجه، مبادا یك وقتی خیال كنید كه نماز مستحب كمتر است حالا فرض كنیم درنماز واجب چشم‌ها را ببنیدم همچین كه می‌خواهد این حدقه تو مغزمان برود، از آن طرف دربیاید و الفاظ را یك جوری ادا می‌كنیم كه‌

 جبرئیل كه می‌خواهد بنویسد یك وقتی اشتباه ننویسد توی پرونده و به لفظ دیگر بنویسد. مواظبیم از تو حلقمان این لفظ كاملا خوب در بیاید این‌ها را كاملا رعایت كنیم نمی‌دانم چشممان را ببندیم و فلان. ولی در نماز نافله كه می‌شود این طرف را نگاه كنیم آن طرف را نگاه كنیم مثلًا به آن هم با دست میگوییم برو. غلط است. هر دو یكی است هیچ فرقی از دیدگاه عارف بین نماز واجب و نماز مستحب نیست، هر دو توجه به خداست منتها آن واجب و الزامی است خب این غیر الزامی است این نفل است و او فرض است آن وجوب است و آن مستحب است فقط در همین است فقط الزام است اصل مسئله یكی است‌

 لذا حالاتی را كه ما در بزرگان هنگام نماز واجب و هنگام نماز مستحب می‌دیدیم یكی بود هیچ فرقی نداشت هردو یكی بود هیچ فرقی بین مستحبشان و بین واجبشان نبود هیچ تفاوتی نداشت مرحوم آقا می‌فرمودند در طول شبانه روز همیشه این حالت حضور باید احساس شود نه فقط وقتی كه به زیارت امام رضا علیه‌السّلام می‌رویم اگر بخواهید در آنجا رعایت بكنید یعنی چی؟ یعنی ما امام رضا را فقط در مشهد قرار دادیم و در آنجا حبسش كردیم و درون یك صندوقی گذاشتیم! هان؟ درون یك صندوقی گذاشتیم و حالا آمدیم داریم این امام رضا علیك‌السّلام را زیارت می‌كنیم! این چیست؟ این شرك است! امام رضا علیك‌السّلام در مشهد نیست امام رضا علیك‌السّلام در كل عالم وجود است امام رضا در همین جاست همین الان كه من دارم صحبت می‌كنم امام رضا علیك‌السّلام در این جا ست! نیست؟ وقتی اسم حضرت میاید حال همه تغییر نمی‌كند؟ این تغییر حال یعنی حضور دارد، در تمام عوالم وجود دارد در تمام عرصات حضور دارد در دنیا حضور دارد چشم ما نمی‌بیند در مرگ حضور دارد در قیامت حضور دارد در بهشت حضور دارد در همه‌ی این‌ها حضور دارد منتها خب از باب اظهار محبت و اظهار ارادت و اظهار عبودیت نسبت به ولی نعمت‌های خودمان خب باید زیارت امام رضا علیك‌السّلام هم برویم باید برویم و تأكید شده‌

 و از ناحیه‌ی پیغمبر صلّی اللَه علیك و آله و سلّم هم تأكید شده كسی كه به زیارت پاره‌ی تن من علی بن موسی الرضا[[7]](#footnote-7)، طوس برود و ...، آن روایت معروف كسی كه او را زیارت كند خداود ثواب یك حج عمره می‌دهد و هی آن شخص تعجب كرد ثواب یك حج حضرت فرمودند دو حج بعد فرمودند ثواب هزار حج و هزار عمره‌ی مقبوله میدهد

 این‌ها گزاف نیست این‌ها همه واقعیت دارد بر حسب مراتب معرفتی كه افراد دارند به همان مقدار امام رضا به آنها نصیب میدهد، به همان میزان. ولی امام رضا علیك‌السّلام همه جاست همان حالتی كه در مشهد هنگام زیارت است همان حالت در وقتی كه اسم آن حضرت میاید باید وجود داشته باشد همان حالت تواضع و همان حالت كرنش و همان حالت اتصال. مشهد كه میرویم مگر حالت اتصال احساس نمی‌كنیم؟ آن حالت‌

 اتصال خدای نكرده اتصال ظاهر نباشد چشممان به گنبد بیفتد بگوییم خب حالا یك ارتباطی هست، در اینجا هم باید یك همچنین حالتی باشد. ولایت كه مكان بر نمی‌دارد ولایت كه زمان بر نمی‌دارد ولایت كه نقطه خاصی بر نمی‌دارد این همان كلامی است كه اولیای الهی فرمودند كه انسان در همه‌ی احوال باید حضور را احساس كند

 كلام و فرمایش صدیقه‌ی كبری همین است، همین است، این عبارت اخری همین است من اصعد الی اللَه خالص عبادته اهبط اللَه عزوجل الیك افضل مصلحته آن مصلحتی كه برای اوست خدا برای او تقدیر می‌كند می‌آورد و نمی‌داند از كجا آمد حتی مرض برای او پیدا می‌شود، مصلحتش است كه مریض شود ممكن است حتی پایش بشكند این مصلحت است كه الان پایش بشكند نه این كه سالم باشد

 خدا رحمت كند مرحوم آیت اللَه گلپایگانی، خیلی ایشان آدم خوبی بود خیلی آدم خوبِ باصفایی بود، در یك سفر زیارتی كه ایشان مشرف شده بودند به عتبه بوسی علی بن موسی الرضا، به اتفاق مرحوم آقا یك روز عصر رفتیم برای دیدن ایشان چند نفر از آقایان هم آمده بودند، ایشون بعضی از مطالب خاص خودشان را به مرحوم آقا می‌گفتند به كس دیگر نمی‌گفتند این را من از ایشان مشاهده كردم. در یك ملاقات خصوصی كه بین من و ایشان بود ایشان به ما گفتند كه به حضرت والد با این عبارت سلام ما را برسانید خدا رحمتشان كند و به ایشان عرض كنید كه‌

مگر صاحب دلی از روی رحمت‌ \*\*\* كند در حق درویشان دعایی‌

 این مطلب آیت اللَه گلپایگانی بود وقتی رفتیم به مشهد و به مرحوم آقا گفتیم ایشان خندیدند و خیلی اظهار ترحم كردند. عرض كنم كه در آن مجلس كه ما رفتیم مرحوم آیت اللَه گلپایگانی دو سه تا قضیه گفتند یكی از آنها این بود گفتند كه من در یك قضیه‌ای، در یك جریانی، تحت فشار بودم البته مطلب را هم بیشتر باز نكردند فقط همین، در همین حد فرمودند من در یك جریانی در تحت فشار بودم و خودم مایل برای اقدام و دخالت در آن قضیه نبودم ولكن خب همینطور متفكر بودم و متأمل بودم كه این مطلب و این بار چه موقع برداشته می‌شود از روی دوش من و چه موقع این فشاركاسته و كم می‌شود و مرتفع می‌شود تا این كه من آمدم در یك خواستم از یك اتاق به اتاق دیگر بروم آن وقت از پله این پای من سر خورد و خوردم زمین و پایم شكست ظاهرا اشاره كردند به ساق پایشان و همین طور ما در منزل افتادیم هفته‌ها در منزل افتادیم و در ذهن هم متحیر بودم كه این قضیه چه مصلحتی داشته و برای چی این مطلب پیدا شده؟ تا این كه قرآن را برداشتم و با قرآن تفال زدم این آیه آمد أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها الكهف، ٧٩

 حضرت خضر كه با حضرت موسی سوار كشتی می‌شود خضر شروع كرد كوبیدن و یك قسمتی از آن كشتی را داغون كرد و حضرت موسی صدایش درآمد كه ای بابا چكار داری می‌كنی؟ گفت حالا كارت نباشد بعدا همه را یك جا با شما تصفیه می‌كنیم آن آخر سر كه باید از هم جداشویم حالا بعد برویم. بعد در آنجا حضرت خضر گفت كه این سفینه مال مساكین است و در این جا حاكم جائر و ظالمی است كه غصباً این اموال‌

 و این‌ها را از مردم می‌گیرد و من خواستم این را معیوب كنم تا این كه این بلا را از آن‌ها بگردانم بعد ایشان می‌گفتند به من الهام شد این شكستگی پا كه من پیدا كردم به خاطر این است كه این بلیه از سر من برداشته شود البته نگفتند ایشان كه مسئله چی بوده همین طور به اجمال مطلب را گذرنداند همان طوری كه یك همچنین مطالبی هم برای انسان پیدا می‌شود و انسان ظاهر امر را تألم خیال می‌كند و ناراحتی خیال می كند در حالی كه مطلب به این كیفیت نیست مسئله به نحو دیگر است‌

 این مطلب مطلبی است كه انسان باید رویش خیلی دقت كند كه چطور وقتی كه وجود خودش را و قلب خودش را می‌خواهد در آن مسیر و صراطی قرار بدهد كه رضای الهی باشد در آن موقعیت قلب او می‌شود قلب محكم،

 محكم یعنی قلبی كه دارای استحكام است در آن موقعیت خودش ثابت است لغزش ندارد لغزش ندارد محكم مانند یك سنگ كه روی زمین استقرار پیدا می‌كند در همان جا هم می‌ایستد اگر رفیقش آمد چیزی به او گفت تكان نمی‌خورد وقتی یك سنگ چند تنی را شما بگذارید كی می‌تواند تكان دهد؟ كدام بادی می‌تواند این سنگ را جابجا كند

 بعضی از این سنگ‌ها خیلی دارای وزن است خیلی دارای وزن است سنگ‌هایی كه می‌آوردند در این عمارت‌ها، در این كاخ‌ها قرار می‌دادند، من یك وقت در یك جایی بودم روی بعضی از این‌ها نوشته شده بود ٦٠٠ تن، یك سنگ ٦٠٠ تن وزنش بوده و در یك مكعبی بود و این‌ها، خب حالا فرض كنیم یك سنگی در این جا بیایند قرار بدهند كسی می‌تواند حركتش بدهد؟ یك نفر بیاید این را یك چیزی درِ گوشش بگوید این سنگ را بفرستد دو متر آن طرف تر؟ نه! اگر جامعه در یك جریانی قرار بگیرد و بخواهد بر یك طرف برود آیا این می‌تواند تكان بخورد؟ نه! چرا؟ چون قلبش محكم است حرف به یك نحو زده می‌شود اما قلب او به سمت دیگر می‌رود، سر جایش می‌ایستد شایعات می‌آید، این طور می‌خواهد بشود، ایستاده محكم! هر چی می‌خواهد بیاید، ١٠ برابرش هم بیاید، فایده ندارد. چی میشه؟ قلبش محكم است. خودش را به خدا بسپارد خودش را به خدا بسپارد خدا هم در قلب او قرار می‌دهد

 مرحوم آقا می‌فرماید: بعضی از افرادی كه با ما برخورد داشتند در همان زمان سابق در همان نظام سابق بعضی از این‌ها افرادی بودند كه ما را در موقعیت خاص خودشان ارزیابی می‌كردند قلبشان را برای ما تفریغ نكرده بودند ما هم به همان مقدار با آن‌ها راه می آمدیم، به همان مقدار، بعد كه یك جریاناتی اتفاق افتاد و قلب آن‌ها در تمایل به آن‌ها متمایل شد دیگر دیدیم فایده‌ای ندارد خب نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه همان می‌شود كه همه‌ی ما متوجه شدیم‌

 این مسئله، مسئله‌ی اساسی است كه چطور انسان باید این مطلب را در وجود خودش پیاده كند امروز قصد داشتم كه راجع به مسئله‌ی محكم و متشابه صحبت كنم همان طوری كه به رفقا وعده داده بودیم ولیكن‌

 تبعاً مطالب دیگری كه خب پیش آمد ما را یك قدری با آنچه را كه مد نظر داشتیم فاصله انداخت انشاءاللَه این تتمه‌ی بحث طبق وعده‌های گذشته همه برای انشاءاللَه مجلس بعد

 امیدواریم كه خدآند متعال همه‌ی ما را در راه عبودیت خودش ثابت بدارد و نیات ما را برای رسیدن به مقام قرب خودش خالص بگرداند و سایه‌ی مبارك حضرت ولی عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفدا بر سر همه‌ی ما مستدام بدارد در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليكم، ج ١، ص ٤١٣؛ المسترشد فى إمامة على بن أبى طالب عليك السلام، ص ٥٥٩. [↑](#footnote-ref-1)
2. الكافى، ج ١، ص ٤٢٠. [↑](#footnote-ref-2)
3. مثنوى معنوى، دفتر ششم، بخش ١٢٩:

كيست مولا آنكه آزادت كندبند رقيّت ز پايت بركند [↑](#footnote-ref-3)
4. مثنوى معنوى، دفتر ششم، بخش ١٢٩:

زين سبب پيغامبر با اجتهادنام خود وان على مولا نهاد [↑](#footnote-ref-4)
5. كفاية الأثر فى النص على الأئمّة الإثنى عشر، ص ٢٠؛ مناقب آل أبى طالب عليهم السلام، ج ٣، ص ٦٢. [↑](#footnote-ref-5)
6. عدة الدّاعى و نجاح الساعى، ص ٢٣٣. [↑](#footnote-ref-6)
7. تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٠٨. [↑](#footnote-ref-7)